**چكيده:**

**يكى از جلوه‏هاى مشاركت مردم در صحنه سياسى، حضور آنان در پاى صندوقهاى راى است . اين اقدام به شكل كنونى، گر چه سابقه چندانى ندارد; اما آيا همين مفهوم يعنى مشاركت داشتن مردم در امور سياسى و اعلام نظر كردن آنان، در گذشته‏هاى دور و بويژه در صدر اسلام سابقه دارد يا خير؟**

**اين نوشته در صدد اثبات اين مطلب است كه همين معنا پيش از اسلام با عنوان «بيعت‏» وجود داشته و اسلام آن را تاييد و امضاء نموده و سيره مستمره مسلمانان نيز بر آن قرار گرفته است، و هيچ تفاوت مفهومى بين راى و بيعت وجود ندارد . لذا عمده مطالبى كه درباره تفاوت و مغايرت مفهوم اين دو واژه مطرح شده، به نقد كشيده شده و بالاخره شرايط همسانى بيعت و راى نيز بيان گرديده است .**

**واژگان كليدى: سياست، اسلام، مشاركت، بيعت، راى**

**مقدمه**

**يكى از مباحث مهم سياسى كنونى جامعه ما، بحث مشاركت مردم در امور سياسى است; شايد امروزه كمتر كسى در اين كه مردم بايد در تعيين سرنوشت‏خود نقش داشته باشند ترديد نمايد . يكى از مظاهر مشاركت مردمى، حضور آنان در صحنه‏هاى انتخاباتى است . لذا لازم است اجمالا به بررسى اين اقدام مردمى يعنى راى دادن، و نكاتى كه از آن استفاده مى‏شود بپردازيم سپس به اين نكته توجه نماييم كه آيا اين حركت از ابداعات كنونى بشر است و درگذشته سابقه نداشته - ولو به صورت ساده و ابتدايى - يا مى‏توان همين مكانيزم را در دورانهاى پيشين نيز مشاهده نمود؟ آيا بيعت مى‏تواند بيانگر اين معنى در گذشته باشد يا خير؟**

**ما در اين مقال نخست‏به تبيين مفهوم اين دو واژه يعنى راى و بيعت مى‏پردازيم . سپس مطالبى را كه بيانگر نوعى تباين يا تفاوت بين اين دو است، بررسى مى‏كنيم و در پايان به جهات تشابه آن دو مى‏پردازيم .**

**مفهوم راى**

**مهمترين مساله در راى و اظهار نظر سياسى به صورت راى اين است كه مقصود از راى چيست؟ آيا انتخابات وسيله‏اى است كه نماينده را به ماشينى براى اجراى منويات راى دهنده مبدل مى‏سازد؟ چون از سوى مردم وكالت دارد، خواسته راى دهندگان را اجرا مى‏كند؟ آنهم راى دهنده‏اى كه شناخته نيست و تعداد آن بسيار و اكثرا عقيده روشنى در باب مسايل سياسى ندارند؟ يا هدف و منظور از انجام انتخابات كنترل قدرت است؟ آيا راى مردم مشروعيت‏به حاكمان مى‏دهد يا آراء، صرفا بيانگر قبوليت‏حاكمان است؟ انتخاب، حق است‏يا وظيفه؟ و دهها سؤال در مورد مفهوم راى عمومى مطرح است .**

**واقعيت اين است كه اين موضوع مساله‏اى پيچيده و غامض است و جز از طريق تجزيه و تحليل علمى آنهم بر اساس مبانى كلامى، فلسفى و حقوقى روشن، قابل شناخت نيست . اينطور نيست كه معناى راى در هر كدام از سؤالات ياد شده، روشن و واضح باشد و همه متفكران و صاحبان انديشه، يك برداشت داشته باشند، مثلا در اين كه انتخاب، حق است‏يا وظيفه بر اساس نظريه فردگرا و جامعه‏گرا ديدگاهها متفاوت است . حتى بر اساس نظريه اصالت فرد نيز مى‏تواند نظرات متفاوتى وجود داشته باشد; كه آيا «حاكميت ملى‏» مورد تاييد است‏يا «حاكميت تسهيمى‏» ; تئورى «انتخاب، حق است‏» مربوط به تئورى حاكميت تسهيمى و حاكميت مردم است كه واضع آن ژان ژاك روسو مى‏باشد . بر اساس تئورى ياد شده، اگر هر فرد، صاحب سهمى از حاكميت مردم است، طبعا حق دارد در دستگاه حاكمه، مشاركت داشته باشد و اگر اين مشاركت‏بايد از طريق انتخابات اعمال گردد، پس هر فردى حق راى دارد، يعنى انتخاب، حق است .**

**اما بنا بر نظريه، «حاكميت ملى‏» حاكميت فقط از آن ملت است نه افراد تشكيل دهنده آن، اختيار انتخاب به كسى داده نمى‏شود جز به عنوان اعضاء مامور انتخاب نمايندگان ملت و با انتخاب كردن، فرد يك وظيفه عمومى را انجام مى‏دهد و افراد از اين طريق حقى را اعمال نمى‏كنند .(عاملى، 1346: 439- 445)**

**و در اين مطلب كه راى يك قرار يك طرفه است‏يا دو طرفه بين هابز و جان لاك اختلاف نظر وجود دارد; هابز معتقد است مردم حقوق طبيعى خود را به يك شخص يا هياتى از اشخاص كه از آن پس فرمانروا شدند، واگذار كردند بنابراين حاكم طرف قرار اجتماعى نيست . او محصول اين قرار اجتماعى است; قرارى است كه مردم ميان خود گذاشتند تا يك نفر را فرمانروا كنند هيچ قرارى بين مردم و حاكم گذاشته نشد و بنابراين، اين قرار يك جانبه است .(عالم، 1378: 7- 186)**

**و در اين كه مردم با راى، اختيارات خود را به چه كسى واگذار مى‏كنند، اختلاف نظر است; روسو و لاك معتقدند: مردم اختيارات خود را به يك فرمانروا واگذار نمى‏كنند بلكه به اجتماع واگذار مى‏كنند .(همان، 202)**

**اگر چه مفهوم راى دادن در يك نگاه ابتدايى به ظاهر روشن به نظر مى‏رسد، اما ابهامات حقوقى و مبنايى فوق موجب گرديده كه برخى صاحب نظران براى انتخابات سه مفهوم كاملا متفاوت ذكر كنند . پروفسور «ودل‏» معتقد است كه در دنياى معاصر، انتخابات عمومى شامل سه مفهوم مختلف است:**

**1- راى نشانه مشاركت مردم است**

**كمترين و ابتدايى‏ترين خدمتى كه انتخابات عمومى در هر كشور انجام مى‏دهد، بالا بردن سطح بينش و شم سياسى افراد آن كشور است; افرادى كه در هر كشور مجتمعند از طريق انتخابات و دادن راى عملا به دولت‏بستگى پيدا مى‏كنند و با عمل راى دادن مشاركت‏خود را در امور احساس مى‏نمايند . اين خدمت‏بخصوص در كشورهاى در حال توسعه بيشتر محسوس مى‏شود .**

**2- ترويج لسان سياسى**

**همه مى‏دانيم كه انسان تفكرات خود را بوسيله زبان ابراز و بيان مى‏كند . توسعه زبان رابطه مستقيم با توسعه فكر دارد . زبان قبايل ابتدايى به لغات و اصطلاحات زيادى نيازمند نيست، زيرا سطح فكر اين گونه مردم نيز توسعه‏اى ندارد . اما نزد ملل پيشرفته چون سطح فكر وسيع و بلند است، براى بيان تفكرات احتياج مبرم به لغات و اصطلاحات بيشترى است . سياست نيز از اين قاعده مستثنى نيست و ناگزير براى خود لغات و كلمات و اصطلاحات خاصى دارد . مثلا مردم كشور ما در بدو مشروطيت نمى‏توانستند حتى نامى براى خواسته خود انتخاب كنند; مردم يك قانون اساسى كه عدالت و آزادى را در لواى دموكراسى تامين نمايد، مى‏خواستند اما سرانجام كلمه مشروطيت را انتخاب كردند .**

**3- انشاء و انتقال تصميمات سياسى**

**بدون ترديد هر تصميم سياسى، نتايج متواتر و مسلسل دارد كه مثل دانه‏هاى زنجير به يكديگر متصل‏اند; به ديگر سخن هر تصميم سياسى كه عملى شود، نتيجه‏اى ببار مى‏آورد و اين نتيجه عكس العملى در پى خواهد داشت و آن عكس العمل نيز نتيجه‏اى كه متضمن عكس العملى ديگر خواهد بود; براى آن كه در يك كشور، آراء افراد متضمن يك انشاء سياسى باشد، اولا، سطح فكر سياسى راى دهنده بايد بالا بوده تا بتواند نتيجه تصميم سياسى خود را پيش بينى نمايد تا به مرحله انشاء راى برسد و ثانيا، اوضاع و احوال واقعى طورى باشد كه راى انشاء شود و در اثر وجود رابط واقعى بين هيات حاكمه و راى دهنده، راى به هيات حاكمه منتقل گردد و براى اين كه انتخابات عمومى وسيله‏اى باشد كه با تمسك بدان مردم بتوانند واقعا تصميمات سياسى خود را انشاء نمايند و اين تصميمات واقعا منتقل گردد، تحقق دو شرط ضرورت دارد .**

**1- اين كه عمليات انتخاباتى راه حلهايى را براى فرد مطرح كند كه فردبتواند از بين راه حل‏هاى پيشنهادى يكى را انتخاب كند . بنابراين هر چه تعداد راه‏حلها كمتر باشد، اخذ تصميم سياسى براى فرد آسانتر و ساده‏تر خواهد بود . در عين حال ديدگاههاى دقيق‏تر راى دهندگان وقتى روشنتر خواهد شد كه راههاى بيشتر و ريزترى وجود داشته باشد .**

**2- انتخاب فرد در معادلات سياسى به حساب آيد و به قدرت منتقل گردد . يعنى قدرت حاكمه آن را چون پيامى از منبع اصلى قدرت تلقى نمايد و مورد توجه قرار دهد . در اين صورت مى‏توان گفت كه واقعا حكومت مردم به دست مردم است .(عاملى، 1346: 410)**

**به هر حال گر چه راى در فرهنگ سياسى مى‏تواند دلايل مختلفى داشته باشد و آثار گوناگونى بر آن مترتب شود اما در اين كه هر كس در راى دادن، آزاد است و هيچ گونه تحميل و اجبارى نبايد وجود داشته باشد و لازمه راى دادن نيز تسليم شدن به نتيجه راى و متعهد شدن به آن است، ترديدى نيست، اما اين كه براساس وظيفه است‏يا حق؟ مشروعيت ايجاد مى‏كند يا مقبوليت؟ و . . . بستگى به مبانى حقوقى و فلسفى مكاتب و ديدگاههاى مختلف دارد .**

**مفهوم بيعت**

**بيع و بيعت هر دو مصدر «باع‏» هستند و حقيقت هر دو يكى است . زيرا همان گونه كه بيع، خريد و فروش خاصى است كه نتيجه آن مبادله دو مال بين خريدار و فروشنده است، بيعت نيز معامله‏اى است كه بين افراد جامعه با رهبر خويش انجام مى‏گيرد . مردم با بيعت، اموال، امكانات و تعيين مصالح اجتماعى خود را در اختيار رهبر مى‏گذارند و مطيع فرامين او مى‏شوند و رهبر نيز متقابلا متعهد مى‏شود از هرج و مرج جلوگيرى نمايد و عدالت را برقرار كند .**

**كلمه بيعت همانند بيع قابل اسناد به هر دو طرف مى‏باشد; يعنى هم به مردم و هم به حاكم مى‏توان بيعت را نسبت داد . و همان گونه كه در معامله دست‏به هم زدن (صفق) در نزد آنان از متداول‏ترين شيوه‏هاى انشاء و قطعى شدن معامله بوده، براى بيعت نيز همين شيوه عمل مى‏شده است و دست در دست هم گذاشتن وسيله انشاء و تماميت‏يافتن اين قرارداد شمرده مى‏شده است . (1)**

**بيعت گر چه مرادف بيع مى‏باشد اما از آن جا كه در معناى اين واژه، رابطه با حكومت نهفته شده، معمولا از اشتقاقات باب مفاعله «مبايعه‏» (2) يعنى بين الاثنينى استفاده شده نه از مجرد آن - گر چه معناى مجرد آن هم افاده طرفينى را داشت - لذا اين اقدام يك قرارداد دو طرفه است نه يك تعهد يك سويه .**

**برخى از محققان بدون توجه به اين نكته، بيعت را بر اطاعت و پيروى مردم از حاكم معنى كرده‏اند كه گويا تعهدى يك جانبه بسته شده است . (3)**

**ظاهرا بيعت معنايى غير از آنچه از لغت و اصطلاح عرفى فهميده مى‏شود، ندارد; قراين نيز نشان مى‏دهد كه بيعت از ابداعات مسلمانان نبوده بلكه سنتى رايج در ميان عرب بوده است و به همين دليل در آغاز اسلام كه طايفه «اوس‏» و «خزرج‏» در موقع حج از مدينه به مكه آمدند و با پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله در عقبه، بيعت كردند، برخورد آنان با مساله بيعت، برخورد با يك امر آشنا بود .(مكارم، 1363: ج 22، 70 و 1413 ق: ج 1، 518) حتى مى‏توان مدعى شد، اين معنا در ساير ملل نيز به گونه‏اى معمول بوده است; بطور غريزى قبايل مختلف هنگامى كه احساس مى‏كردند براى حفظ نظام قبيلگى خود و دفاع از منافع و مصالح خويش نياز به رئيس و فرمانده دارند اطراف كسى كه او را براى اين كار مناسب و شايسته مى‏دانستند، گرد آمده و پس از گفتگو و بيان نيازمنديها و شرايط خود با دست دادن به وى، او را به عنوان رئيس خود برمى گزيدند و با دست دادن، ولايت و رياست او تثبيت مى‏گرديد .(سبحانى، 1370: 9- 318)**

**بنابراين بيعت‏به همان معناى متداول در ميان مردم، در قرآن و سنت نيز بكار رفته است و هيچ دليلى بر تغيير آن معنى در اصطلاح شرع وجود ندارد و به همان صورت، در اسلام مورد تاييد و امضاء قرار گرفته است .(منتظرى، 1369: ج 2، 318) البته واضح است كه اسلام براى حاكم شرايط و وظايف خاصى قرار داده است .**

**به هر حال اين واژه در سه آيه قرآن بكار رفته است، (4) و حداقل در هشت مورد پيامبر اقدام به بيعت كرده‏اند، (5) امامان معصوم و به تبع آنان اهل شرع نيز بر آن صحه گذاشته و گر چه نسبت‏به مصاديق ايراداتى داشته‏اند اما اصل بيعت را عملى خلاف شرع ندانسته‏اند، بلكه به آن اصرار نيز نموده و خود پايبند بدان بوده‏اند . (6) اما اين كه از بيعت پيش از اسلام و پس از آن، چه استفاده مى‏شده است؟ آيا منشا مشروعيت و مثبت ولايت‏بوده يا صرفا براى مقبوليت‏حكومت‏به كار مى‏رفته؟ ، بحثى است كه بايد از بعد تاريخى و كلامى مورد بررسى قرار گيرد .**

**بررسى ادله قائلين به تفاوت راى و بيعت**

**با توضيحاتى كه درباره مفهوم راى و بيعت داده شد روشن شد كه هر دو به نحوى يك نوع اظهار نظر سياسى و التزام به آن تلقى مى‏شوند . اما از آنجا كه معمولا راى را مثبت‏حكومت و منشاء مشروعيت‏برشمرده‏اند، برخى از صاحب نظران به شدت با اينكه بيعت منشاء مشروعيت‏باشد، مخالفت نموده‏اند; لذا معتقد ند بيعت صرفا براى تحكيم و تثبيت پايه‏هاى حكومت است و هيچ نقشى در اثبات ولايت ندارد . قائلين به اين نگرش مى‏گويند: «بيعت در آن عهد، براى تاكيد بر وفادارى و فراهم ساختن امكانات بوده است و همانگونه كه در امر رسالت دخالتى نداشته، در امر زعامت پيامبر نيز دخالتى نداشته است . زيرا پيامبر از جانب خداوند به هر دو مقام منصوب گرديده بود و تاكيد پيامبر برگرفتن بيعت تنها براى تحكيم و تثبيت پايه‏هاى حكومت‏خود و فراهم ساختن امكانات بوده است .» (معرفت، 1378: 212)**

**اين ديدگاه معناى بيعت را با مبانى فلسفى آن خلط كرده است . و لذا بيعت را بر خلاف لغت و عرف معنا كرده است . آرى ممكن است در مورد مبناى بيعت كسى قايل به منشاء مشروعيت‏شود و يا ممكن است‏بيعت را صرفا در مقبوليت‏بپذيرد . لذا گفتيم همين اختلاف در بحث راى نيز وجود دارد كه يا حكومت را تسهيمى بدانيم يا به حاكميت ملى معتقد شويم كه برداشت از راى متفاوت مى‏شود . به هر حال ما اكنون در صدد اثبات و رد اين معنا نيستيم كه آيا بيعت‏يا راى، مثبت هستند يا خير بلكه اين امور از مبادى و مقدمات مبنايى آن دو شمرده مى‏شود . و بايد در مباحث فلسفه سياسى و دينى از آن بحث كرد .**

**ما درصدد اين هستيم كه روشن كنيم اين اقدام سياسى كه سابقا به صورت بيعت و اكنون به صورت راى، انجام مى‏پذيرد، صرف نظر از مبانى مشروعيت داراى يك مفهومند .**

**به هر حال برخى از صاحب نظران اين دو واژه را داراى دو مفهوم متباين يا حداقل داراى اختلافاتى دانسته‏اند; مطالبى در اين‏باره بيان كرده‏اند كه به بررسى آنها مى‏پردازيم:**

**1- «بيعت در حقيقت‏به معناى صحيح آن به معناى اعلام وفادارى با ولى و حاكم است . فرق اين بيعت‏با راى بسيار واضح است; راى براساس و مدار هواى نفسانى دور مى‏زند و بيعت‏براساس تعلق دينى يك امت نسبت‏به ولى عادل . پس بين اين دو تفاوت جوهرى وجود دارد . گر چه به لحاظ تجريدى بين آنها شباهت هاى ظاهرى يافت مى‏شود . بنابراين با بيعت، جعل ولايت صورت نمى‏گيرد . » (تبيين مشروعيت: ج 1، 112)**

**در اين گفته چند ادعا وجود دارد: 1- اين كه معناى بيعت اعلام وفادارى است . 2- بيعت‏براساس تعلق دينى امت‏با ولى عادل است . 3- راى بر اساس هواى نفسانى است . 4- با بيعت، جعل ولايت صورت نمى‏گيرد . به نظر مى‏رسد هيچ كدام از اين ادعاها صحيح نباشد .**

**اين كه بيعت را به معناى اعلام وفادارى گرفته‏اند، اولا، با معناى لغوى و اصطلاحى بيعت‏سازگار نيست زيرا بيعت تعهد طرفينى است و وفاى به آن در مرتبه بعد قرار دارد; درست است كه لازمه هر پيمانى، وفاى به آن مى‏باشد ولى خود آن پيمان، وفاى به آن نيست . ثانيا اگر بناست لازمه هر چيزى را هم جزو معناى آن، قرار دهيم . در راى نيز وفادارى وجود دارد . زيرا كسانى كه راى مى‏دهند، خود را ملتزم به پيروى از نتيجه راى مى‏دانند . بنابراين وفاى به عهد هم در راى وجود دارد و هم در بيعت .**

**و اما اين كه گفته‏اند بيعت‏بر اساس تعلق دينى است، در صورتى صحيح است كه بيعت از مجعولات شرعى باشد و حال آنكه پيش از اين گفته شد كه بيعت از مخترعات شرعى نيست، روشى مرسوم در ميان عرب و حتى در بين اقوام و ملل ديگر بوده است . حتى امامان معصوم گاهى ناچار و مجبور به بيعت‏با ظالمان و غاصبان مى‏شده‏اند، در عين حال به بيعت‏خود همانند هر قرارداد ديگر پايبند بوده‏اند .**

**اين كه راى را براساس هواى نفسانى دانسته‏اند، نيز درست نيست; زيرا راى گر چه بر اساس آزادى و اختيار شكل مى‏يابد ولى اين گونه نيست كه حتما تابع هوا و هوس باشد . مردم براساس مصالح فردى و اجتماعى خود، فردى را كه لايق و شايسته است انتخاب مى‏كنند; ممكن است اشتباه كنند ولى اساس كار آنان، بر انتخاب فرد اصلح است . زيرا انسان هميشه نفع خود را مى‏خواهد و لذا روسو معتقد است كه: اراده عمومى هميشه درست است در مقابل اراده همگان كه منافع خصوصى را پى مى‏گيرد . البته با تعريفى كه از هر كدام از اين دو واژه به دست مى‏دهد .(روسو، 1352: 34) افزون بر اين كه همانطور كه پس از اين خواهد آمد، بيعت نيز بايد با اراده و اختيار و از روى آزادى صورت پذيرد و گرنه ارزشى نخواهد داشت . در بيعت نيز مساله هوا و هوس مطرح است . به عنوان مثال آيا همه كسانى كه با پيامبر صلى الله عليه و آله و على عليه السلام بيعت نمودند هيچ گونه شائبه هواو هوس حداقل در برخى از آنان نبوده است؟ مسلما اينطور نيست . پس در اين جهت‏بين راى و بيعت تفاوتى نيست .**

**اما اين كه با بيعت، جعل ولايت نمى‏شود، اين مربوط به اصل بيعت‏يا راى نيست كه در مورد اولى، منشاء ولايت نباشد و در دومى باشد . بلكه مربوط به مبانى پذيرفته شده در هر جامعه‏اى است . اگر اصل بر اين باشد كه راى و بيعت، مثبت ولايت‏باشد . (7) آن اثر را خواهد داشت و گرنه، خير .**

**2- «انتخاباتى كه امروزه صورت مى‏گيرد، نمى‏تواند همان بيعت عصر اول باشد . چرا كه آن گونه كه پيش از اين نيز گفته شد، بيعت‏به معناى پذيرش طاعت است و بيعت كننده متعهد مى‏شود طبق راى و نظر بيعت‏شونده عمل كند و حال آن كه ماهيت انتخابات عكس بيعت است و شخص منتخب بايد بر اساس توكيل و اراده موكل اقدام كند، افزون بر آن، بيعت قابل فسخ و عزل نيست ولى در انتخاب و توكيل اين امر متصور است .**

**به سخن ديگر، بيعت در عصر پيامبر صلى الله عليه و آله تنها يك وظيفه دينى - سياسى براى ايجاد زمينه و تحقق زعامت پيامبر بود، چنان نبود كه پيامبر با بيعت، به زعامت جامعه برگزيده شود .» (بيعت و: 3، 201)**

**در اين بيان چند ادعا وجود دارد كه به بررسى آنها مى‏پردازيم .**

**الف) اين كه بيعت پذيرش طاعت است و بيعت كننده متعهد مى‏شود طبق راى و نظر بيعت‏شونده عمل كند . اولا همان گونه كه گذشت اين معناى بيعت صحيح نمى‏باشد و بيعت‏يك تعهد طرفينى است . ثانيا اين تفاوت كه بين راى و بيعت گذاشته شده صحيح نيست، چون در انتخابات نيز چه بسا - و معمولا چنين است - قانون از قبل حدود اختيارات و وظايف منتخب را معلوم كرده است و لذا او موظف به انجام همان امور است نه چيز ديگر; حتى اگر موكلين چيز ديگرى بخواهند . مثلا اگر مردم نمايندگانى را براى قانونگذارى انتخاب كردند نه آنها مى‏توانند در كارهاى ديگر - اجرا و قضا دخالت كنند و نه مردم مى‏توانند بيش از اختيارات قانونى از آنها مطالباتى داشته باشند همين طور در انتخاب رهبر و رئيس جمهور و . . .**

**اين روش در بيعت نيز سارى و جارى است . زيرا در بيعت نيز حدود و اختياراتى وجود دارد چه به صورت نوشته يا نانوشته . اين گونه نيست كه هر چه بيعت‏شونده بخواهد و ديگران ملزم به تبعيت از او باشند . حداقل اين شرط وجود دارد كه بيعت‏شونده حق ندارد به نافرمانى و معصيت‏خداوند دستور دهد . «لا طاعة لمخلوق فى معصية الخالق‏» .(نهج، ح 165)**

**البته گاهى در بيعت‏به حدود و اختيارات نيز تصريح شده است ابويعلى مى‏نويسد: بيعت‏با خلفا بر اقامه عدل و انصاف و وظايف رهبرى بوده است . و برخى معتقدند اين گونه بوده: بايعناك على كتاب الله و سنة نبيه صلى الله عليه و آله و به همين شكل با على عليه السلام و امام حسن عليه السلام بيعت‏شده است .(شريف القرشى، 1386 ق: 275) از جمله در شوراى شش نفرى كه پس از عمر، مامور تعيين خليفه گرديد و امر دائر بين على عليه السلام و عثمان شد . عبد الرحمن بن عوف ابتدا به على عليه السلام پيشنهاد حكومت را داد با اين شرط كه به كتاب خدا و سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سيره شيخين رفتار كند . ولى على عليه السلام شرط آخر را نپذيرفت و با اين شرط كه به كتاب خدا و سنت پيامبر صلى الله عليه و آله عمل كند نه چيز ديگر، (8) اعلام آمادگى كرد كه در نتيجه پذيرفتن آن شرط از سوى عثمان، خلافت‏به او رسيد .**

**ب) اما اين كه در بيعت عزل و فسخ معنا ندارد; ولى در انتخاب و توكيل اين امر متصور است . اين هم كلام صحيحى نيست زيرا هم عزل و فسخ در بيعت معنا دارد و هم اين گونه نيست كه در انتخاب به راحتى اين امر محقق شود . توضيح مطلب اين است كه: اگر بيعت‏شونده فاقد بعضى از شروط بشود، همان گونه كه حتى در مورد مرجع تقليد نيز گفته‏اند . بيعت فسخ مى‏شود و فرد فاقد شرايط منعزل مى‏شود . گويا كسانى كه اين گونه از بيعت، بحث كرده‏اند، فقط در ذهن آنان معصوم بوده است كه هيچ گاه ممكن نيست فاقد شرايط شود ولى اگر بيعت را امرى عام بگيريم، در اين صورت امكان عزل متصور است .**

**اما در مورد انتخاب، تنها در صورتى عزل متصور است كه منتخب، مرتكب خلافى شود كه در دادگاه صالحه محكوم گردد و طبق قوانين با اين محكوميت ديگر نمى‏تواند نماينده مردم تلقى شود . اما در غير اينصورت يعنى با ادعاى برگشتن موكلين، او از مقام خود عزل نمى‏شود . آرى براى اين كه معلوم گردد مردم از او برگشته‏اند در انتخابات بعدى معلوم مى‏شود . پس تا انتخابات بعدى همچنان نماينده مردم خواهد بود و وظايفى كه قانونا به عهده اوست‏بايد انجام دهد . البته اين احتمال نيز وجود دارد كه انتخابات از باب توكيل - كه عقد جايز است - نباشد; و پيمانى مستقل همانند بيعت‏باشد .**

**بطور كلى در همه نظامهاى مردم سالار بر اساس اصول، فرد منتخب پذيرفته شده اولا داراى قدرت اعمال حاكميت‏بر همه افراد جامعه مى‏باشد حتى نسبت‏به كسانى كه به او راى نداده‏اند . ثانيا، فرد منتخب مى‏تواند حتى عليه كسانى كه به او راى داده‏اند، آنجا كه مصلحت جامعه اقتضا كند، اقدام كند . بنابراين، اين كه انتخابات را از باب وكالت - عقد جايز بدانيم كه فقط نسبت‏به موكلينش اين قدرت را پيدا مى‏كند و نيز بايد در راستاى منافع تك تك آنان اقدام كند نه احيانا عليه آنان و . . . صحيح نمى‏باشد . لذا ما معتقديم اين پيمان و قرارداد اجتماعى، يك عقد مستقلى است غير از عقود شناخته شده در فقه و ثانيا عقد لازم است نه جايز . بنابراين، آن ايراداتى را كه بر اساس مبناى وكالت، بر اختيارات و قدرت حكومت گرفته‏اند، (ر . ك: مصباح، 1378، 198- 200) مورد نخواهد داشت .**

**به هر حال به نظر مى‏رسد خود نويسنده در آخر مقاله از اين نظر برگشته است لذا چنين مى‏گويد:**

**اگر بپذيريم تصافق (دست دادن) تنها به عنوان شيوه‏اى رايج در هر برهه‏اى از زمان، نشان اعلام حمايت و وفادارى و پذيرش اطاعت‏بوده است . همان معنا را امروز نيز در قالب ديگر، نظير اخذ راى و بيان آرى يا خير، مى‏توان صورت داد .(بيعت و، 3، 203)**

**بنابراين بيعت‏با توجه به تحول زمان، مى‏تواند شكل جديدى بيابد افزون بر اين كه دست دادن همه مردم با رهبر امكان ندارد و به صورت اخذ راى بهتر اين حضور فهميده مى‏شود .**

**3- «بيعت‏با راى دادن در زمان ما كمى فرق مى‏كند [بيعت] پررنگتر است . راى صرفا انتخاب كردن است نه تسليم اطاعت‏شدن، بيعت اين است كه خود را تسليم امر او مى‏كند .**

**ايشان بيعت را دو جور دانسته و چنين توضيح مى‏دهد: 1- به معناى پيمان صرف مثل اين كه قبل از بيعت هيچ الزامى در كار نباشد . مثلا خلافت‏به شورا باشد نه به نص در اين صورت بيعت الزام‏آور است 2- صرفااعتراف واظهار آمادگى است، قول وجدانى است . نظير قسم خوردن نظاميها يا وكلا . . . ولى اين قسم، تاكيد و گروگرفتن وجدان است . تا شخص بيعت نكرده فقط همان وظيفه كلى است كه قابل تفسير و تاويل است ولى با بيعت، شخص بطور مشخص اعتراف مى‏كند به طرف و مطلب از ابهام خارج مى‏شود و بعد هم وجدان خود را نيز گرو مى‏گذارد و بعيد نيست كه شرعا نيز الزامى فوق الزام ايجاد كند .» (مطهرى، 1377: 489)**

**اين تفاوتها گر چه به قول ايشان بسيار كم است اما همين مقدار هم قابل قبول نيست زيرا:**

**اولا، اگر تفاوت بيعت و راى در تسليم اطاعت‏شدن و نشدن است، صحيح نيست، چون همان گونه كه تسليم اطاعت‏شدن در معناى بيعت وجود ندارد و لازمه آن است در راى نيز همين لازمه وجود دارد; دليل اصلى وفاى به عهد، همان سيره عقلاست و تعبير «اوفوا بالعقود» (مائده/1) امضاى آن سيره است . پس عقلا نيز در پيمانها و قراردادهايى كه مى‏بندند، ملزم به رعايت هستند و وقتى كسى را براى مسؤوليتى انتخاب كردند، بايد به دستورات و فرامين او هم طبق موازين گوش دهند، نه اين كه منصبى را به كسى واگذار كنند اما هر كار دلشان خواست انجام دهند و اعتنايى به دستورات او نكنند .**

**ثانيا، اين كه بيعت را دو جور دانسته‏اند (پيمان و اعتراف) نيز ربطى به معناى بيعت ندارد . اين هم مربوط به مبانى نظرى اين عمل است كه آيا بيعت را مثبت ولايت مى‏دانيم يا صرفا موجب مقبوليت مى‏شود . همين اختلاف در مورد راى نيز وجود دارد .**

**البته آخرين نكته‏اى كه ايشان فرموده‏اند كه بعيد نيست‏شرعا بيعت الزام آور باشد گر چه با نصب، ولايت ثابت‏شده باشد، نكته‏اى است كه به نظر قابل تامل و دقت مى‏باشد و بالاخره بايد روشن شود جايگاه اين بيعت در انديشه سياسى اسلام چيست؟ اگر معتقد به نصب باشيم كه شيعه اين اعتقاد را دارد، بيعت چه جايگاهى دارد؟ بعدا به اين مطلب خواهيم پرداخت .**

**4- «مسلم است كه چنين امرى [بيعت‏به معناى راى] درباره رسول خدا و يا هر شخص ديگرى كه قدرتش از ناحيه خداوند تامين شده، مصداق نمى‏يابد، اگر كسى بيعت را به معناى راى دادن و حق طبيعى فرد معنا كند، لزوما درباره رسول خدا و بيعتى كه در قرآن از آن ياد شده، دچار مشكل خواهد شد .» (جعفريان، 1373: 30)**

**ايراداتى بر اين مطلب است; زيرا اولا، بيعت مى‏تواند به معناى راى باشد منتهى راى به معناى مثبت ولايت نباشد بلكه به معناى مقبوليت‏باشد . ثانيا، اصل بيعت را كه نمى‏توان منكر شد . آن هم با اراده و اختيارى كه بايد راى دهنده داشته باشد، پس بايد محملى براى آن وجود داشته باشد يا بايد معتقد به اين شد كه عملى بيهوده است چنانچه برخى ادعا كرده‏اند يا بگوييم براى اين است كه جامعه اسلامى را از اتهام ديكتاتورى تبرئه كند؟ كه هيچ كدام از اين نظريه‏ها قابل دفاع نيست زيرا در صورت اول كه عمل لغو و بيهوده باشد، با تاكيدات قرآن و روايات و سنت معصومان ناسازگار است و در صورت دوم يك اقدام صورى است نه محتوايى . پس آثارى كه بر آن در آيات و روايات بار شده است، صحيح نخواهد بود .**

**پس بايد خود بيعت از نظر دين همانند شورا، جايگاهى داشته باشد و منشاء آثارى باشد . شارع نمى‏تواند بر اين امر تاكيد كند و مردم را به آن بخواند ولى داراى اثر نباشد . ثالثا بالاخره نويسنده محترم مشخص نكرده‏اند كه اگر بيعت در مورد شخص پيامبر صلى الله عليه و آله و امامان معصوم، دچار اين تناقض مى‏شود، در مورد ديگران هم چنين است؟ يا اين كه بيعت در شرايط عادى با افراد غير معصوم مى‏تواند همين راى باشد؟**

**نتيجه‏گيرى**

**همان گونه كه روشن شد بيعت و راى صرف نظر از مقدمات و مبانى و همچنين لوازم آن، صرفا يك نوع اظهار نظر سياسى و پيمان است; تنها تفاوت ظاهرى كه بين اين دو وجود دارد اين است كه در راى‏گيرى، چند نفر داوطلب و نامزد وجود دارد و در بيعت‏يك نفر، اما از آنجا كه در بيعت‏بخشى از كار طبق سنن و رسوم آن جامعه از جمله شورايى از خواص يا اهل حل و عقد يا مردم پايتخت مثل مهاجرين و انصار در صدر اسلام، صورت مى‏گرفته . شايد علت عدم مراجعه در مرتبه اول به آراء عمومى هم به اين خاطر بوده است كه امكان آن در گذشته فراهم نبوده نه اين كه هميشه بايد راى‏گيرى دو مرحله‏اى باشد . بنابراين بيعت، راى نهايى است كه مردم به فرد منتخب خواص مى‏دهند .**

**و از سوى ديگر اگر راى آرى و نه را نيز نوعى از راى بدانيم - كه چنين است - پس بيعت همانند اين نوع راى‏گيرى خواهد بود . اما التزام به اطاعت هم در راى وجود دارد و هم در بيعت، زيرا در راى‏گيرى نيز فرد ملتزم به نتيجه راى مى‏باشد گر چه نتيجه راى مخالف با نظر او باشد .**

**شرايط همسان بيعت و راى**

**همان گونه كه گذشت، راى مرحله پيشرفت‏بيعت است كه در گذشته بوده است و ظاهرا هيچ كدام از تفاوتهايى كه بين آن دو گذاشته شده بود، تفاوت ماهوى نبود . مؤيد ديگرى بر اين كه بيعت و راى ماهيتا يكى هستند شرايط يكسان اين دو مى‏باشد زيرا همانطور كه راى با اراده و شناخت صورت مى‏گيرد و ملاك مقبوليت آن اكثريت آراء است و نيز بايد پيش از تصدى، راى‏گيرى صورت پذيرد، در شرايط بيعت افزون بر اين كه بايد بيعت كننده داراى شرايط تكليف از بلوغ، عقل، و . . . باشد و بيعت‏شونده نيز داراى شرايط و لياقتهاى مناسب براى احراز مقام مورد نظر را داشته باشد و مورد بيعت نيز صحيح بوده يعنى براى اجراى دالت‏باشد نه براى معصيت، اين شرايط را نيز تصريح كرده‏اند:**

**1- از روى اراده باشد - يعنى بيعت‏بايد بدون اكراه و اجبار صورت گيرد و هر فردى با ميل و رغبت‏به آن روى آورد . امير المومنين عليه السلام بر اين نكته در پاسخ طلحه و زبير كه بر حكومت‏حضرت اعتراض كردند چنين تكيه مى‏كنند: «بايعنى الناس غير مستكرهين ولا مجبرين بل طائعين مخيرين‏» (نهج‏البلاغه، نامه 1) مردم بدون اكراه و اجبار بلكه از روى اراده و اختيار، با من بيعت كردند، و در جاى ديگر بر آزادى مردم چنين استناد مى‏كنند: «انى لم ارد الناس حتى ارادونى ولم ابايعهم حتى بايعونى‏» (همان، نامه 54) من مردم را نخواستم بلكه آنان مرا خواستند و من با آنان بيعت نكردم تا اين كه آنان با من بيعت كردند .**

**حتى يك روايت ضعيف هم وجود ندارد كه اثبات كند اميرالمومنين عليه السلام فرد يا گروهى را به بيعت‏با خويشتن مجبور كرده باشد .(جعفرى، 1358: ج 3، 26) بهمين جهت‏بود كه آن حضرت بعضى از اشخاص معلوم الحال را كه از بيعت‏با او تخلف كردند چون حسان بن ثابت، كعب بن مالك، مسلمه بن مخلد، محمد بن مسلمه و تنى چند ديگر كه از عثمانيه به شمار مى‏آمدند، هرگز آنان را مجبور به بيعت نكرد (طبرى، ج 4، 429) در عين حال آزادانه در بلاد و تحت‏حكومت على عليه السلام به نشر عقايد خود مشغول بودند .(مفيد، 1413ق: 94)**

**2- با مطالعه صورت پذيرد . بطور طبيعى هر انتخاب كه به سرنوشت جامعه مربوط مى‏شود بايد با دقت و بررسيهاى لازم صورت گيرد . انتخاب ناگهانى و بدون مطالعه ارزش ندارد . لذا با اين كه همه مردم پس از قتل عثمان به منزل على عليه السلام هجوم آوردند و تنها كسى كه شايستگى اين امر را داشت آن حضرت بود و همه هم پذيرفته بودند در عين حال امام تا سه روز از پذيرفتن خلافت استنكاف نمود شايد يكى از دلايلش اين بود كه در آينده نگويند ما غافلگير شديم . (9) و آن اشكالى كه در مورد حكومت ابوبكر وجود داشت، كه بصورت ناگهانى اتفاق افتاد، به آن حضرت بگيرند . لذا يكى از امتيازات حكومت‏خودش را آنحضرت چنين بيان نمود: «لم تكن بيعتكم اياى فلتة‏» (نهج، خ 136) يعنى بيعت‏شما با من ناگهانى (آنطور كه با خليفه اول بيعت‏شد)، نبود يعنى اگر مردم بدون شناخت و آگاهى بيعت كنند ارزش نخواهد داشت .**

**3- توافق عموم (اكثريت) لازم است . حكومتهاى جور كه توسط يك گروه و جمع معدودى، آن هم با توافقات پنهانى صورت مى‏پذيرد و سپس در پى جلب رضايت مردم برمى‏آيند، با اين كه مردم را از ابتدا به حساب آورند، فرق مى‏كند . حكومت مردمى، حكومتى است كه برخاسته از اقبال عمومى و پذيرش مردمى باشد . لذا گروهى خواستند پس از عثمان، با على عليه السلام در خانه بيعت نمايند، حضرت فرمود: بيعت‏با من نبايد مخفيانه باشد و نبايد جز از طريق رضايت مسلمانان انجام گيرد .(طبرى، ج 3، 152) و لذا فرمود: «ولا تكون الا فى المسجد» (ابن اعثم: 161; ابن اثير: ج 3، 98) بايد در مسجد [در حضور همگان ] انجام پذيرد . همچنين امام از اتفاق مردم بر آن حضرت چنين ياد مى‏كنند: آنگاه شما هجوم آورديد، همانند هجوم شتران تشنه به آبشخور خويش به هنگام خوردن آب، تا جايى كه كفش از پاى درآمد و عبا افتاد و افراد ناتوان زيردست و پا ماندند و شادمانى مردم از يعت‏با من تا به آنجا رسيد كه كودكان به وجد آمدند، و افراد مسن خرامان براى بيعت‏به راه افتادند و افراد عليل و دردمند از جا حركت كردند و دختران نوجوان از شوق، بدون روبند براى بيعت‏شتافتند .(نهج، خ 229)**

**بديهى است كه جلب آراى عمومى و توافق اكثريت در گذشته و حال متفاوت است; در گذشته با توجه به عدم امكان ارتباطات سريع، رجوع به آراء عمومى تقريبا امرى غير ممكن بوده است . زيرا اگر مى‏خواستند همه مردم را در جريان امر قرار دهند و با شخصيتهاى داراى صلاحيت آشنا نمايند ماهها بلكه سالها طول مى‏كشيد تا مردم در اقصى نقاط جهان اسلام با آنان آشنا شوند و نظر خودشان را اعلام نمايند; در اين فاصله هرج و مرج، ناامنى و سركشيها، بكلى نظام اسلامى را متلاشى مى‏كرد . لذا امير المومنين عليه السلام به عدم امكان تصريح مى‏كنند و مى‏فرمايند: سوگند به جانم كه اگر امامت منعقد نمى‏شود تا همه مردم حاضر شوند، روشن است كه راهى به چنين كارى، وجود ندارد .(نهج، خ 173) لذا در آن زمان چاره‏اى نبود جز اين كه مركز نشينان كه بطور طبيعى زودتر از ديگران از مرگ حاكم مطلع مى‏شوند و از سوى ديگر با شخصيتهاى طراز اول - كه معمولا در مركز وجود دارند - آشنايى دارند و به راحتى مى‏توانند نظر خودشان را اعلام دارند، از آنان نظر خواهى شود و شهرهاى ديگر و روستاها، بر نظر آنان با بيعت صحه مى‏گذارند . لذا فرمود: شوراى انتخاب رهبر با مهاجرين و انصار است و هرگاه آنان بر كسى اجماع كردند و او را امام دانستند، پس همانا رضايت‏خداوند در آن است .(همان، نامه 6)**

**اين گونه انتخاب در آن زمان امرى پذيرفته شده و طبيعى بوده است لذا نقل شده كه پس از قتل عثمان، گروهى از مردم مصر كه در مدينه حضور داشتند خطاب به مردم مدينه چنين گفتند: شما اهل شورا هستيد و شما رهبر را مشخص مى‏كنيد و نظر شما مورد قبول همه مسلمانان است . يك نفر را به اين مقام منصوب كنيد و ما از شما پيروى مى‏كنيم; آنگاه مردم چنين گفتند: ما به امامت على بن ابيطالب راضى هستيم .(طبرى، ج 6، 307) در واقع مى‏توان گفت اين نوع انتخابات همانند انتخابات با واسطه‏اى است كه امروزه در مجالس مختلف جهان رايج است . اما در عصر حاضر با توجه به امكان ارتباطات سريع كه به راحتى مى‏توان تمام مردم را با شخصيتها آشنا ساخت و در يك روز بطور همزمان از همه مردم نظر خواهى نمود و نتيجه را ظرف چند ساعت‏به اطلاع همگان رساند . مراجعه به آراء عمومى ممكن و لازم است .**

**4- بيعت‏بايد پيش از تصدى حكومت (يا در مورد هر تصميم‏گيرى كه نظر سنجى مى‏شود) باشد نه پس از آن، زيرا اولا معناى بيعت چنين اقتضا مى‏كند كه طرفين تعهداتى به يكديگر بسپارند و با توافق (دست‏به هم دادن) آن را قطعى كنند . ثانيا اگر كسى بر منصب قدرت تكيه زد . بيعت گرفتن براى او چون برخاسته از قدرت او مى‏باشد، شرايط پيشين از جمله اراده و اختيار را از مردم سلب مى‏كند; چه بسا ترس، ناچارى و . . . موجب بيعت مردم گردد . لذا اين گونه بيعت ارزشى ندارد .**

**شايد يكى از دلايلى كه برخى معناى بيعت را اعلام وفادارى دانسته‏اند، همين نوع عملكرد حاكمان غير مردمى بوده است اما اگر بر اين باور باشيم كه بيعت‏يا به نحو شرط وجوب (در صورت عدم نصب) و يا به نحو شرط واجب (در صورت نصب) در مشروعيت قدرت مؤثر است، در اين صورت بايد بيعت پيش از تصدى صورت گيرد .**

**اين نكته بر اساس نظريه كسانى كه بيعت را معطى و مثبت‏خلافت مى‏دانند، (السنهورى، 1993م: 116) بسيار واضح است زيرا قبل از آن كسى حق تصدى در امور را ندارد و با بيعت اين حق ايجاد مى‏شود . پس تصدى قبل از بيعت غاصبانه مى‏باشد . و بر اساس ديدگاه شيعه كه ولايت را به نصب از جانب خداوند مى‏دانند، اما چون تصدى و تولى را مشروط به پذيرش و بيعت مردم دانسته‏اند، بنابراين بايد بيعت پيش از تصدى صورت گيرد . حضرت على عليه السلام بر حكومت‏خليفه اول چنين ايراد گرفته‏اند:**

**فان كنت‏بالشورى ملكت امورهم**

**فكيف بهذا و المشيرون غيب (نهج، ح 190)**

**يعنى اگر حكومت را با شورى به دست گرفتى، پس چگونه است كه مشورت كنندگان غايب بودند . يعنى قاعده مشورت اين است كه بايد پيش از تصدى حكومت، مردم (مهاجر و انصار) آن را پذيرفته باشند . در حالى كه با پذيرش تعدادى انگشت‏شمار در سقيفه حكومت رسما اعلام شد و از ديگران با تهديد و تطميع بيعت گرفته شد .**

**همچنين از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شده است: لئن كانت الامامة لاتنعقد حتى يحضرها عامة الناس فما الى ذلك سبيل، (همان، خ 173) در اين جملات كه در پاسخ به ايراد بهانه جويان مى‏باشد . در فراز دوم كه چرا همه مردم شهرها و قصبات قبلا توافق نكرده‏اند چنين پاسخ مى‏دهند كه اين امر شدنى نبود كه توضيح آن پيش از اين گذشت . اما نسبت‏به فراز اول يعنى انعقاد امامت و رهبرى كه حضور مردم حداقل مردم پايتخت را لازم دارد . ايرادى نگرفته‏اند . و تلويحا تاييد مى‏فرمايند كه امر حكومت‏با پذيرش مردم است .**

**به هر حال آن حضرت در مورد بيعت مردم با ايشان كه پيش از تصدى حكومت‏بوده و هيچ گونه شائبه تهديد و ارعاب و ناچارى در آن وجود نداشته، چنين مى‏فرمايد: ان العامة لم تبايعنى لسلطان غالب و لا لعرض حاضر، مردم با من بيعت نكردند براى آنكه دست قدرت من گشاده بود يا مالى آماده، (همان، نامه 54) بنابراين هيچ گونه اجبارى در پذيرش آن وجود نداشته و حتى جمع معدودى نيز حاضر به بيعت نشدند و كسى با آنان كارى نداشت .**

**به هر حال راى و بيعت گرچه در دو زمان مطرح شده ولى مفهوم و مراد هر دو يكى است‏يعنى هر كسى بتواند اظهار نظر سياسى خود را بطور آزادانه و با اراده و اختيار و حضور در جامعه، انجام دهد . اين امر در گذشته به شكل بيعت (دست دادن) صورت مى‏گرفت، اكنون با اخذ راى در صندوقهاست و چه بسا در آينده‏اى نه چندان دور به شيوه بهتر و كاملترى و به شكلى ديگر تحقق يابد . آنچه مهم است اين است كه آيا براى مردم در تعيين سرنوشت‏خود نقش قايل شويم يا خير . ما معتقديم با تاييد و امضاء بيعت در شرع، به نظر آنان در امر حكومت احترام گذاشته شده و اين اقدام يك اقدام تشريفاتى نبوده است . در خاتمه كلامى را از امام خمينى كه راى را همان بيعت دانسته‏اند و براى راى مردم ارزش قائل شده‏اند و اصل فعليت‏يافتن ولايت را با راى مى‏دانند، نقل مى‏كنيم: در سؤالى كه از ايشان درباره ولايت فقيه شد چنين نوشتند: ولايت در جميع صور دارد لكن تولى امور مسلمين و تشكيل حكومت‏بستگى دارد به آراء اكثريت مسلمين كه در قانون اساسى هم از آن ياد شده است و در صدر اسلام تعبير مى‏شده به بيعت‏با ولى مسلمين .(امام خمينى، 1378: ج 20، 409) والسلام**

**منابع**

**1- الخطيب، عبدالكريم، الخلافة و الامامة، دارالمعرفة، بيروت، الطبعة الثانيه، 1395 ق .**

**2- السنهورى، عبدالرزاق احمد، فقه الخلافة و تطورها، الهيئة المصرية العامة للكتاب، الطبعة الثانيه 1993م .**

**3- امام خمينى، روح ا . . . ، صحيفه امام، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، تهران، چاپ اول، 1378 .**

**4- جعفرى، محمدتقى، ترجمه و تفسير نهج‏البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران، 1358 ش .**

**5- جعفريان، رسول، تاريخ تحول دولت و خلافت، مركز مطالعات و تحقيقات اسلامى، قم، چاپ اول، 1373 ش، به نقل از النظريات السياسية الاسلاميه، سنهورى، ص 6- 165 .**

**6- روسو، ژان‏ژاك، قرارداد اجتماعى، ترجمه منوچهركيا، چاپ دوم، 1352، انتشارات گنجينه .**

**7- سبحانى، جعفر، مبانى حكومت اسلامى، ترجمه داود الهامى، موسسه علمى و فرهنگى سيد الشهداء، قم، 1370ش .**

**8- شريف القرشى، باقر، نظام الحكم و الادارة فى الاسلام، مطبعة الآداب، نجف الاشرف، الطبعة الاولى، 1386 ق .**

**9- شهيد مطهرى، مرتضى، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، تهران، 1377 ش، ج 17 (حماسه حسينى .)**

**10- طبرى، محمد، تاريخ طبرى .**

**11- عالم، عبدالرحمن، بنيادهاى علم سياست، تهران، نشر نى، چاپ پنجم، 1378 .**

**12- عاملى، حشمت الله، مبانى علم سياست (2) (دموكراسى و تحديد قدرت)، انتشارات ابن سينا، تهران، 1346 .**

**13- مجلسى، محمدباقر، بحارالانوار، مؤسسة الوفاء، بيروت، 1403ق .**

**14- محيى الدين عبدالحليم در كتاب «الراى العام فى الاسلام‏» دارالفكر العربى، قاهره، 1410، الطبعة الثانيه .**

**15- تاريخ ابن اعثم كوفى .**

**16- مصباح يزدى، محمد تقى، نظريه سياسى اسلام، ج 2، (كشوردارى)، انتشارات موسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، قم، چ اول، 1378 .**

**17- مفيد، محمد بن نعمان، الجمل و النصره، مكتب الاعلام الاسلامى، قم، الطبعة الاولى 1413 ق .**

**18- معرفت، محمد هادى، مقاله: نقش بيعت در عصر حضور و غيبت، منتشر شده در كتاب درآمدى بر انديشه سياسى اسلامى، مركز مطالعات فرهنگى - بين المللى و . . . ، چاپ اول، 1378 .**

**19- مقاله «تبيين مشروعيت‏حكومت دينى‏» ، امام خمينى و حكومت اسلامى (فلسفه سياسى)، انتشارات كنگره يكصدمين سال ميلاد امام خمينى، چاپ اول، 1378 .**

**20- مقاله «بيعت و نقش آن در حكومت اسلامى‏» ، مجله حكومت اسلامى، دبيرخانه مجلس خبرگان، قم، سال دوم، شماره سوم .**

**21- مكارم، ناصر و ديگران، تفسير نمونه، دارالكتب الاسلاميه، تهران 1363 ش .**

**22- - ، انوارالفقاهه، كتاب البيع، مدرسة الامام اميرالمؤمنين، قم، الطبعة الثانيه، 1413 ق .**

**23- منتظرى، حسينعلى، مبانى فقهى حكومت اسلامى، ترجمه: محمود صلواتى، نشر تفكر، 1369ش .**

**24- نهج‏البلاغه، كلمات اميرالمؤمنين عليه السلام، گردآورنده: محمد شريف رضى .**

**پى‏نوشت‏ها:**

**1) ر . ك: خليل بن احمد، العين; راغب اصفهانى، المفردات، ابن اثير، النهاية، ماده بيع .**

**2) در سه آيه قرآن كه از اين واژه استفاده شده تعبير «يبايعون‏» - از باب مفاعله بكار رفته است .**

**3) مثلا آيت الله معرفت چنين مى‏گويد: در حقيقت اين بيعت‏شونده است كه تعهد مى‏گيرد و بيعت‏كنندگان تعهد مى‏دهند . ص 209 .**

**4) سوره ممتحنه آيه 12، سوره فتح، آيات 10 و 18 .**

**5) بيعت عقبه اول و دوم، بيعت رضوان، بيعت‏بدر، بيعت فتح، بيعت نساء، بيعت غدير و بيعت‏بر اسلام .**

**6) يكى از علل غيبت امام زمان و خروج آن حضرت با شمشير را در اين دانسته‏اند كه بيعت كسى در گردن آن حضرت نيست «لئلا يكون فى عنقه لاحد بيعة اذا قام بالسيف‏» ، مجلسى، 1403ق، ج 51، 152 .**

**7) برخى با توجه به معناى بيعت كه دو طرف تعهداتى دارند چنين گفته‏اند: فالخلافة فى هذا التصور هى حق مشاع بين المسلمين جميعا لكل فرد منهم نصيب على قدم المساواة مع اى فرد آخر; الخطيب، 1395 ق، 271 .**

**8) همان، ص 77; و به نقل از حياة الحسن، ج 1، ص 334، چنين آمده است: فاجابه الامام: على كتاب الله و سنة رسوله و اجتهاد رايى .**

**9) محيى الدين، 1410، 144، در تاييد همين مطلب چنين مى‏نويسد: حرصه على علانية البيعه و اصراره على ان تكون بالمسجد على مراى و مسمع من الجميع، حتى تاخذ الجماهير فرصتها الكاملة لمناقشة هذاالامر فى جو من الحرية و حتى يصل المسلمون الى راى عام ظاهر حول هذا الموضوع عن رضا و اقتناع .**